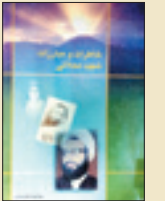


پیش‌خوانی

نظری و گذری بر اثر تاریخی «خاطرات و مبارزات شهید محلاتی» مردی که عمر خویش را بر سر مبارزه نهاد

■ **شاهد توحیدی**



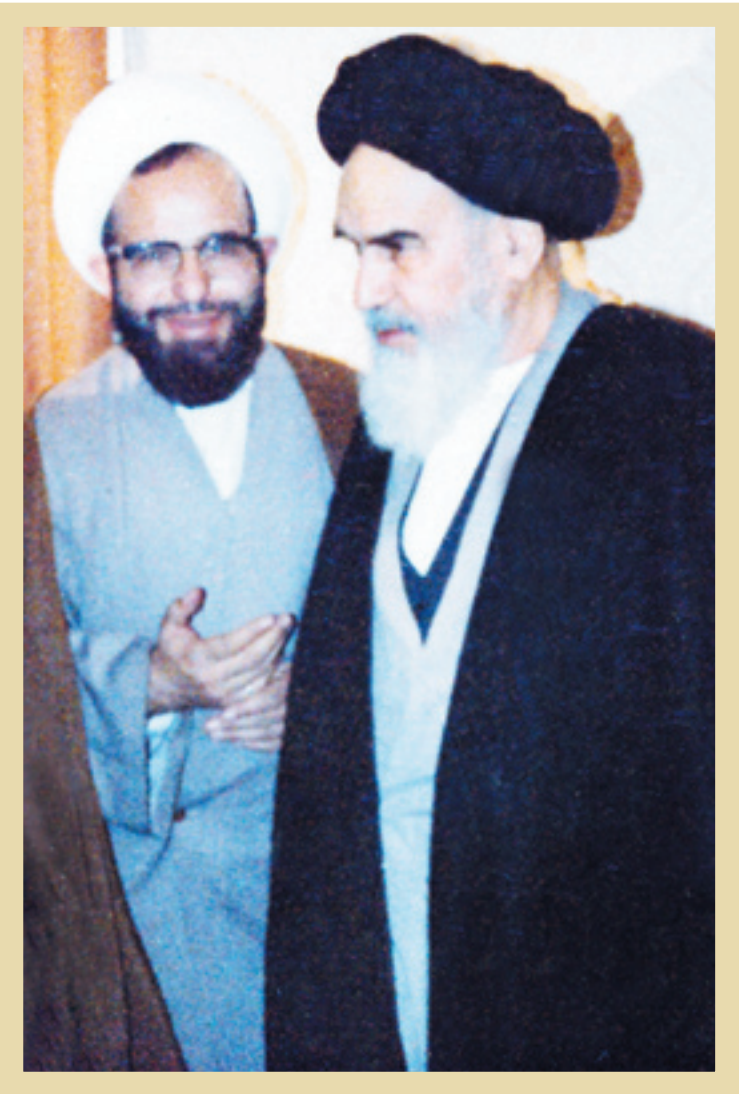
اثری که در این مجال در معرفی آن سخن می‌رود، روایت مجمل نشو و نمای مردی است که در یکی از دوره‌های پرتلاطم تاریخی، در خانواده‌ای باورمند به آداب و سنن دینی دیده به دنیا گشود و پس از گذراندن ایام کودکی و تحصیل مقدماتی در مکتب، شوق دانش‌اندوزی- به رغم خواست پدر- او را به زی‌طلبگی سوق داد. در آن زمان آمد و شد تابستانی مدرسان و عالمان حوزه علمیه قم به شهرستان محلات دیدبار و درک آنان، خصوصاً شوری که درس اخلاق «حاج آقا روح‌الله» در جامع شهر بر روح جوینده این نوجوان می‌نهاد بیش از پیش بر خواست او اراده او تأثیر گذاشت. از این رو بسود که تحقیق مطلوب را در نواهای آتلهای تنهایی خود و عمل به دعای امداوود جست‌وجوی کرد.
دبری نباید که تمنای او یکی، دو سال نخست در همان شهر بر آورده شد، اما تشنگی روزافزون و شوق دیدار آق‌های نوبن، امکان آن را پدید آورد تا سرانجام به وساطت عموی خود و مساعدت آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری - که از نام‌وران آن دوران بود- به رؤیای دیرین و خواست درونی خود دست یابد و..

حجت‌الاسلام شهید شیخ فضل‌الله مهدی‌زاده محلاتی، درباره این واقعه و چند و چون ماجراهایی پس از آن در گفت و شنود روپارویی که طی ۱۴ جلسه در اوان سال ۶۱(در مرکز اسناد انقلاب اسلامی) با وی انجام گرفته به شرح فراز و نشیب زندگی و مبارزات خود پرداخته است. این گفت و شنود- که بخش اصلی و نخست کتاب را دربر می‌گیرد- بر همان روال و ترتیبی که صورت پذیرفته، تنظیم شده است. چرا که طر ح پوسن-ها- و بالطبع ارائه پاسخ‌ها- در بعضی موارد از بیوستگی بایسته بر خوردار نیست اما می‌توان محتوای پاسخ‌ها را از جهت سیر وقایع در چهار دوره مشخص از یکدیگر تفکیک کرد. دوره اول



☞ شهید آیت‌الله محلاتی در کنار رهبر معظم انقلاب

(۱۳۲۴- ۱۳۰۹) به دوران کودکی و آغاز نوجوانی و تحصیل راوی در محلات مربوط است و در آن به اختصار و شتاب تمام ۱۴ سال نخست حیات وی مرور می‌شود. دوره دوم (۱۳۴۰- ۱۳۲۴) از ورود به حوزه علمیه قم شروع و در حدود سال ۲۰ تا ترک آن شهر و اقامت در تهران پایان می‌پذیرد. چندی پس از ورود به قم از طریق مرحوم آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری با فداثیان اسلام ارتباط می‌یابد و به طور مشخص از سال ۱۳۲۷ تا حدود سال ۲۰ می‌بویند و در مخالفت با آوردن جنازه رضاخان به قم، اولین برگ پرونده سیاسی او در ۱۸ سالگی رقم می‌خورد و از جانب مأموران آگاهی تحت تعقیب قرار می‌گیرد.
در محلات و آشنایان دور هفدهم مجلس شورای ارتباط با فداثیان اسلام با مرحوم آیت‌الله کاشانی آشنا می‌شود و بنا بر خواست ایشان در فعالیت‌های انتخابیاتی -آذربایجان- دوره هفدهم مجلس شورای ملی به طور جدی حضور می‌یابد. در تبریز مورد بغض و عداوت سلطنت‌طلبان واقع می‌شود و به سوی او تیراندازی می‌کنند اما مضروب و مصلوم جان از حادثه بدر می‌برد. چندی بعد در برابر رخنه توده‌های حا قم، در موضع مخالفت با اقدام علی‌اکبر برقی، شور غیر تمندانه خود را بروز می‌دهد و از جانب آیت‌الله بروجردی تحقیق چگونگی حادثه را بر عهده می‌گیرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد و حاکمیت اختناق در فاصله سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ گاه و بیگاه در شهرستان‌ها تعقیب و بازداشت می‌شود. در ماجرای حمله به فداثیان اسلام و ضرب و شتم آنان در مدرسه فیضیه، مخفی و متواری می‌شود. اندکی بعد با نامه آیت‌الله بروجردی به تهران عزیمت می‌کند. شهید محلاتی در خاطرات بازگفته‌اش علاوه بر بیان دیده‌ها و کرده‌های خود، در گزارش و تحلیل رویداده‌نکات قابل توجهی را فریاد می‌آورد. اشارت او به بعضی اطرافیان آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بروجردی و پندار و کردار آنان، چگونگی و سبب‌ه آشنایی خود با امام خمینی- که آن هنگام با نام حاج آقا روح‌الله آازه داشت- و همراهی و رفقت دیرینش با سیدمصطفی خمینی از این جمله به شمار می‌آید. با آنکه در کار مبارزه سخت پیگیر و جدی است، در تحصیل و مباحثه، علاقه‌مندی و استواری خود را فرامی‌نماید و از تلمذ ۱۰ ساله درس خارج فقه امام خمینی و تأثیر اخلاقیات و عرفان ایشان به شرح یاد می‌کند. خویش این اثر تاریخی، مخاطب را با زندگی پرمجرای یکی از مخلص‌ترین یاران نهضت اسلامی آشنای می‌سازد.



۱۳۵۸ قمر، شهید آیت‌الله محلاتی در کنار امام خمینی (ره)

درد

آیت‌الله محلاتی: آیت‌الله کاشانی روی تخت‌خواب خوابیده بود. اسام پای تخت نشستند و دست مر حوم آیت‌الله کاشانی را گرفتند. آستین‌شان را بالا زدند و دست‌شان را مدتی نگه داشتند و برای آیت‌الله کاشانی دعا خواندند. آیت‌الله کاشانی به همان لهجه خودشان، مرتب به این مضمون به امام فرمودند: «می‌دانید که من اهل تملق نیستم. به جدم قسم شما خیرالموجودین و امید ملت هستید. شما را در بین مراجع از همه بهتر می‌دانم و این، اعتقاد من است.»

«روایتی ناب از سلوک سیاسی و اجتماعی رهبر کبیر انقلاب» در آئینه توصیف

شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله محلاتی

امام در ماجرای کاپیتولاسیون به دنبال احیای عزت اسلام بود

■ **احمد رضا صدری**

۲۹ سال پیش در چنین روزهایی، آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله محلاتی نماینده امام خمینی در سیاه‌اسداران انقلاب اسلامی، در مأموریت بازدید از جبهه‌های جنگ به شهادت و پرورنده بیش از چهار دهه مبارزه و تکاپوی مخلصانه وی بسته شد.او از یاران در برین و ایناگر رهبر کبیر انقلاب بود و از منش فردی و اجتماعی ایشان روایاتی شنیدنی داشت. آنچه پیش رو دارم، به شمه‌ای از این روایت‌هاست که مدتی قبل از شهادت در یکی از گفت و شنوندهای تاریخی بیان داشته است. امید آنکه تاریخ بزرگان انقلاب را مفید افتد. ■■■

■ **جاذبه‌ای که مرا به سوی امام کشاند...**

شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله محلاتی، در جریان مسافرت‌های تابستانه امام خمینی به محلات باایشان آشنا شده است. او در این آشنایی مجذوب منش رهبر کبیر انقلاب می‌شود و تا پایان حیات، دل در گرو اندیشه و مسیر ایشان می‌نهد. او خود در این باره می‌گوید: «نس من با ایشان زیاد بود. امام تابستان که به محلات می‌آمدند، حاج‌آقا مصطفی ۱۳، ۱۴ سالش بود، من هم ۱۳، ۱۴ ساله بودم، با هم به باغ و گردش می‌رفتیم و از همان زمان با آقامصطفی آشنا شدم. این آشنایی باعث شد در قم هم بتوانم به منزل ایشان آمد و شد بیشتری داشته باشم و انس بیشتری با هم پیدا کنیم. پدزن من مرحوم آیت‌الله شهیدی، از دوستان امام بود و در محلات هم که بودند، امام بیشتر می‌آمدند به منزل ایشان. ارتباط خانوادگی هم داشتیم، در نتیجه انس زیاد من به امام، علاقه من روز به روز به ایشان بیشتر می‌شد و با روحيات و افکارشان آشنا می‌شدم. امام به محلات که تشریف آورده بودند، یک ماه رمضان، رأس ساعت پنج بعد از ظهر می‌آمدند و ایشان برای آنان درس اخلاقی می‌گفتند. همان

“

آیت‌الله محلاتی: قسار بود امام به مناسبت کاپیتولاسیون صحبت کنند. ایشان خیلی عصبانی بودند. وقتی ما رفتیم خدمت‌شان، فرمودند این‌ا ز آن اموری است که ما باید دنبال و عزت اسلام را زنده کنیم. این قصه رأی زن‌ها نیست که آنها به ما وصله را تجاعی بچسبانند. این قصه تقسیم اراضی نیست که به ما بگویند طرفدار مالکیت هستند

درس‌های اخلاقی که در کتاب اربعین آمده است و یک مقدارش را هم استنساخ کردم. جاذبه‌ای که مرا به سوی امام کشاند، همان درس‌های اخلاقی بود که ما در سن ۱۴ سالگی در مسجد جامع پای ای می‌نشستیم. اصلاً مردم محلات هم از همان وقت به ایشان ارادت داشتند.»

■ **تفرحات امام در دوران نوجوانی**

طبیعی است که هر گرايشی، معلول جاذبه‌ای است. شهید آیت‌الله محلاتی در سیره امام جذابیت‌هایی دیده که تا پایان حیات در کمنند پیروی از وی مانده است. او در ادامه این گفت و شنود، به پاره‌ای از این موارد اشاره داد: «آن‌چه برای من و همه در نماز اول اهمیت و جذابیت قرار داشت، معنویت امام بود. ما قبل از انس با ایشان، درباره روحيات‌شان شنیده بودیم. امام در زمان جوانی طلبه خشکی نبودند که همیشه مثلاً روز ه بگیرند و ذکر بگویند و نخندند و تفریح نکنند. تفریح هم داشتند، تفریحاتی نظیر این که شب‌های پنج‌شنبه دور هم جمع شوند و تاس کبابی درست کنند یا در مدرسه کنته‌ای درست کنند ولی از همان اول جوانی نقل می‌کنند که ایشان نماز شب‌شان ترک نشده بود. از آن اول جوانی مقید بودند غیبت نکنند. حتی ما و شاگردهای ایشان وقتی نزد ایشان می‌نشستیم، جرئت نمی‌کردیم از کسی حرف بزنیم، زیرا ایشان با یک نگاه تند، در همان کلمه اول، ما را ساکت می‌کردند. ایشان در این موارد جذبہ خاصی داشتند. امام به چند چیز مقید بودند: نماز جماعت اول وقت، تهجد، غیبت نکردن. حتی در زمان جوانی، زمانی که هنوز عیال هم نداشتند، دوستان ایشان می‌گفتند حتی از گناه صغیره اجتناب می‌کردند. ایشان این طور منزه و پاک بودند. بعد با عرفان آشنا شدند و استادشان در این زمینه مرحوم شاه‌آبادی بود که گاهی در کتاب‌های‌شان در مورد مرحوم استادشان می‌گویند شیخ عارف ما روحی له‌الفداء. ایشان با آن مسائل عرفانی که آشنا شدند، دیگر انس خاصی با خدا

روحانیت، جریان اعتراضات را به پیش برد. این رویکرد با چالش‌هایی نیز همراه بود که شمه‌ای از آن در خاطرات شهید آیت‌الله محلاتی آمده است: «جریان شش ماده که پیش آمد، خیلی از علمای تهران که با دربار بودند، با شاه مخالفت کردند. مسائل اصلاحات، موقوفات و مسائل دیگری بود که شاید انگیزه‌ای شد که آنان به مخالفت برخیزند، و الاً آنان جزو طرفداران شاه بودند. یادم است که یک روز به خانه مرحوم بهبهانی رفتم. ۱۰، ۲۰ نفر از علمای تهران هم آن‌جا جمع بودند، اسدالله علم را هم خواسته بودند. نصیری هم آمده بود که در آن وقت رئیس شهربانی بود. آن جلسه، جلسه بسیار بدی بود که وقتی تفصیل آن را برای امام تعریف کردم، ایشان خیلی ناراحت شدند. آقای بهبهانی مسئله را بدجوری مطرح کرد. خدا رحمتش کند، گفت این کارها خلاف شرع است. در تقسیم اراضی، برخی موقوفات هست که عده‌ای از اینها استفاده می‌کنند، برخی فقرا و علما از آن استفاده می‌کنند. خلاصه، به نجویی مطرح کرد که موجب تضعیف روحانیت شد. در آن شرایط، آن مردک - علم - گفت ما به مصرفش کاری نداریم. زمین در دست یک نفر بوده، حالا می‌دهیم به یک عده‌ای بکارند

و پول‌هایش را می‌دهیم به خود آقایان و مصرفش هم به عهده خود آقایان باشد. بعد، مرحوم بهبهانی مرا خواستند و گفتند شما به قم بروید و با آقایان بگویید که اقدام کنند. من به قم رفتم و خدمت امام رسیدم. ایشان گفتند بروید با آقایان دیگر هم مذاکره کنید. من نزد آقای گلپایگانی و نجفی رفتم و با آنان صحبت کردم و قرار شد ترتیب جلسه‌ای شد و مرحوم داماد و آقای حائری هم آن‌جا بودند. جلسه چند ساعتی طول کشید. بعد مرا خواستند و گفتند ما در اصل مطلب حرفی نداریم، ولیکن راه قانونی را شما عرضه کنید تا مطالعه شود. امام از اساس، مخالف مطرح کردن مسئله اصلاحات ارضی بودند و می‌فرمودند صلاح نیست. به این آقایان بگویید که صحبت از مالکیت نکنند و اصلاً اسمش را نیاورند، برای اینکه اینها تمام رعیت‌ها و روحانیت و کارگرا و تمام زن‌ها را علیه روحانیت می‌شورانند، ما با دیکتاتوری شاه مخالفیم و شاه نباید در رفاندوم دخالت کند و طبق قانون اساسی باید عمل کند، به آقایان بگویید در عین حال این مسئله را مطالعه کنند که محور مبارزه را شاه چه باشد. بعد از جلسه من تا خانه ایشان را همراهی کردم. در بین راه امام فرمودند من امیدي به این آقایان ندارم. من این دفعه با شاه طرف‌م. می‌دانم اگر

داشتند؛ تضرع و زاری و انس با خدا».

■ **شما خیرالموجودین و امید ملت هستید!**

در تباط امام خمینی با زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالقاسم کلشانی رهبر روحانی نهضت ملی ایران، از سرفصل‌های قابل مطالعه در حیات سیاسی رهبر کبیر انقلاب است. شهید محلاتی که از فعالان نهضت ملی و هواداران جمعیت فداثیان اسلام در آن دوره است، از این ارتباط صمیمی خاطراتی شنیدنی دارد.او به عنوان مصداقی در این باره می‌گوید: «مرحوم آیت‌الله کاشانی به امام خیلی معتقد بود. قبل از ۲۸ مرداد، جبهه ملی نسبت به ساحت آیت‌الله کاشانی خیلی بد عمل کرد و روزنامه‌هایی مثل شورش - که مال کریم‌پور بود- خیلی به ایشان آبد می‌گفت و جسارت می‌کرد. روزهای آخر، عکس معظم‌له را به گردن سگی انداخته و در خیابان‌ها گردانده بودند. امام در پامش تهران، در منزل تخت همسرشند و دست مرحوم آیت‌الله داشتند. این خبر را که به ایشان دادند، فرمودند دیگر خدا صبر نخواهد کرد! چندی بعد دوران جبهه ملی سپری شد و بدتر از آنان سر کار آمدند. یک بار هم آیت‌الله کاشانی بیمار بود و در خانه‌ای در زاشیپب استراحت می‌کرد. امام هم به تهران بودند. من با ائومبیل یکی از رفقا رفتم و امام را به دیدار مرحوم آیت‌الله کاشانی بردم. وقتی رفتم، ایشان روی تخت‌خواب خوابیده بود. امام پای تخت نشستند و دست مرحوم آیت‌الله کاشانی را گرفتند. آستین‌شان را بالا زدند و دست‌شان را مدتی نگه داشتند و برای آیت‌الله کاشانی دعا خواندند. آیت‌الله کاشانی به همان لهجه خودشان، مرتب به این مضمون به امام فرمودند: «حلمات خیرالموجودین و امید تملق نیستم. به جدم قسم شما خیرالموجودین و امید ملت هستید. شما را در بین مراجع از همه بهتر می‌دانم و این، اعتقاد من است.»

■ **من امیدي به این آقایان ندارم!**

از آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱، تلاش امام خمینی بر آن بود که با همگامی تمامی بخش‌های سیدغلام حسین شیرازی را بفرستیم تا در روز عاشورا صحبت کنند. من به امام عرض کردم شما خودتان صحبت نفرمایید، چون خیلی ناراحتید و ممکن است مسائلی پیش بیاید. فرمودند فعلاً که قصد ندارم صحبت کنم. بعد، دست‌ور العمل‌هایی هم برای برنامه تاسوعا و عاشورا دادند و من به تهران برگشتم و آن آقایان را فرستادم و برنامه از روز تاسوعا شروع شد. هیئت‌هایی که آماده بودند، آمدند. نوحه‌ها عوض شده بود. سینه‌زنی‌ها به شکل دیگری جلوه می‌کرد. شب تاسوعا و شب عاشورا آقای فلسفی در مسجد ازباجانی‌ها منبر رفتند و آن مسائل را گفتند. روز عاشورا، امام خودشان تشریف بردند مدرسه فیضیه و آن سخنرانی عجیب را فرمودند. آن سخنرانی مستقیماً حمله به شاه بود و اسرائیل. امام در آن سخنرانی فرمودند می‌دهم بیرون‌ت کنند، مگر تو نوکر امیکا و اسرائیل هستی! در تهران هم برنامه



شهید آیت‌الله محلاتی در حال سخنرانی برای جمعی از رزمندگان در دوران دفاع مقدس

۹ روزنامه جوان | شماره ۵۳۱۹

طوری تنظیم شده بود که روز عاشورا از جلو مدرسه حاج‌ابوالفتح در میدان قیام (میدان شاه سابق) به طرف کاخ و به طرف دانشگاه حرکت کنند. از همان‌جا حرکت کردند -ششاید صدها هزار نفر شرکت کرده بودند- و به سوی دانشگاه رفتند. وقتی که جلوی کاخ رسیدند، آن شعارهای کوبنده را بر ضد شاه دادند. این بود که دستگاه احساس خطر کرد و توطئه جدید و شیب دوازدهم محرم که مصادف بود با شب پانزدهم خرداد، تصمیم گرفت که حکومت نظامی اعلام و امام و سرران روحانی را که در این نهضت مداخله داشتند، دستگیر کند.»

■ **شما صلاحیت اینکه مرا بازجویی کنید ندارید!**

امام خمینی پس از آزادی از حبس، شمه‌ای از حالات و شرایط خویش در دوران دستگیری را برای شهید محلاتی نقل کرده‌اند. این بخش از خاطرات آن شهید بزرگوار، از این جنبه کم‌مانند و استثنایی است. وی در این باره می‌گوید: «امام در زندان حتی حاضر نشده بودند یک کلمه به سؤال آنان پاسخ بدهند و فرموده بودند شما صلاحیت این که مرا محاکمه و بازجویی کنید، ندارید! حتی یک مرتبه ۲۴ ساعت یا ۴۸ ساعت امام را به سلول افرادی برده بودند که خود امام به من فرمودند در آن‌جا تنمش برای من بسیار مشکل بود ولی خدا علاقه‌ای در دل من قرار داده بود که انس با قرآن داشته باشم، با این‌که جای تاریکی هم بود و روشنائی کمی داشت، مع‌ذک من با قرآن مانوس بودم، آن مدت را با قرآن گذراندم، بعد از این که آمدند مرا بردند از آن‌جا در یک اتاق معمولی، گفتند معذرت می‌خواهیم ما‌جا نداشتیم، می‌خواستیم جای بهتری برای شما در نظر بگیریم! من به آنها پاسخ دادم نخیر، شما می‌خواستید به من نشان دهید که ما چنین جایی را هم داریم ولی شما کور خوانده‌اید، این‌که چیزی نیست، ما برای بدتر از آن آماده‌ایم، ما برای شهادت آماده هستیم! در هر صورت نتوانستند با این اعمال روحیه امام را خرد کنند، بلکه عظمت امام زیادت‌تر شد و اصلاً امام خودشان را نشان دادند و آنان ضرر کردند. یادم است که برنامه‌ای تنظیم شد تا آنها نتوانند طبق قوانین آن موقع، نظام محاکمه کنند. چهار نفر از علما، اجتهاد ایشان را گواهی کردند. با این‌که اجتهاد امام مسلم بود و به نظر بنده ایشان اعلم بودند، در عین حال برای این‌که مدرک هم باشد، چهار نفری نوشتند. در این زمان، با این‌که من مخفی زندگی می‌کردم، رفتم با آقای میلانی صحبت کردم، آقای میلانی نوشت، آقای نجفی نوشت، آقای شیخ محمدتقی آملی نوشت و یک نفر دیگر هم نوشت. رژیم دید که عظمت امام بیشتر شد، تصمیم گرفت برنامه‌ای تنظیم کند که شخصیت ایشان را تنزل دهد. از این رو، توطئه چندین و دولت را عوض کردند و منصور را سرر کار آوردند. بعد هم به امام گفتند شما از‌اید! ایشان را به داوودیه بردند. آقای قمی و مرحوم آیت‌الله محلاتی را هم آزاد کردند. امام که وارد خانه شدند، من پس از یک ساعت خدمت ایشان رسیدم و سه روزی که در داوودیه بودند، من در خدمت ایشان بودم. باید گفت شاید بدترین شبی که بر امام گذشت، شبی بود که ایشان از زندان آزاد شده بودند. برای این‌که خبر هیچ یک از جنایاتی را که در آن مدت اتفاق افتاده بود، به اطلاع امام نرسانده بودند. نگفته بودند ۱۵ هزار نفر از مردم در ۱۵ خرداد شهید شده‌اند و چقدر ما محروم شدیم. آسان‌ی با این عاطفه، یک مرتبه این گزارش را دریافت‌کنند، چه حالی پیدا می‌کند؟ یک‌دفعه همه حوادث ۱۵ خرداد و دستگیری‌ها و کشتارها را با ایشان گزارش دادند و ایشان خیلی ناراحت شدند.»

■ **من تکلیفم را انجام دادم!**

بر حسب اسناد، بنا بسود که لایحه مصونیت مستشاران امریکایی، به گونه‌ای مخفی در مجلس مطرح و قانونی شود. این برنامه به دلایلی امکان تحقق نیافت و اخبار آن به بیرون از مجلس و نیز صورت مذاکرات و مسائلی را که در درون مجلس می‌گذشت، برای ما می‌آورد و قرار شد ما آنها را برای امام ببریم. یک روز بعد از اذان صبح، به اتفاق آقای مولایی مدارک لازم را برداشتیم و رفتم قم و خدمت امام ارائه دادم. قرار بود امام به مناسبت کاپیتولاسیون صحبت کنند. ایشان خیلی عصبانی بودند. وقتی ما رفتیم خدمت‌شان، فرمودند این از آن اموری است که ما باید دنبال و عزت اسلام را زنده کنیم. این قصه رأی زن‌ها نیست که آنها به ما وصله را تجاعی بچسبانند. این قصه تقسیم اراضی نیست که به ما بگویند طرفدار مالکیت هستند. این مسئله‌ای است که تمام آزادی‌خواهان دنیا این مسئله را قبول دارند که ما برای آزادی می‌جنگیم. ما هدف‌مان یک هدف را تجاعی نیست، این است که از زیر یوغ استعمار امریکا و اسرائیل بیرون بیاییم، ما می‌خواهیم یک ملت مستقل باشیم، به زیر یوغ استعمار امریکا که مستشارانش در مملکت ما هر چه جنایت می‌خواهند بکنند، بکنند و هیچ دستگاه قضایی حق نداشته باشد آنها را دستگیر کند. امام آن روز یک سخنرانی کردند که در تاریخ ثبت شده است. بعد به اتاق تشریف بردند و رفتم خدمت‌شان. در آن‌جا فرمودند حالا دیگر راحت شدم! من تکلیفم را انجام دادم، حالا هر چه می‌خواهد پیش آید، بیاید. آن‌چه مهم است، انجام وظیفه است و عمل به تکلیف شرعی.»